

سنوب

فصلنامه طبیعت و محیط‌زیست

سال اول، شماره دوم، پاییز ۱۳۹۶ پانزده هزار تومان

با آثار و گفتاری از: علی دهباشی، کاوه مدنی، علی میرچی، امیر آقاکوچک، مریم شفاهی، سید جواد حسینی‌نژاد، سیما سلطانی، مشکات اسدی شهره صدری‌خانلو، رامین محمدی، فاطمه باباخانی، مهدیه بورشاد، محمد‌مالک مظاہری، پویا نیکجو، صبا فرزان‌بار، پریسا احیدیان



پرونده‌ای درباره مه لقا ملاح
مادر محیط‌زیست ایران
به مناسبت هدیه‌من سال تولد



فهرست	
سخن سردبیر: ملامت کشیم و خوش باشیم مانیا شفاهی	
پرونده	
۳	مه لقا ملاح (موجیم که آسودگی ما عدم ماست) علی دهباشی، مانیا شفاهی
۴	گزارش شب مه لقا ملاح، مادر محیط زیست ایران پریسا احیدان
۱۴	پنجره های مه لقا پویانیکجو
گفتگو	
۳۲	انسان بازیگر حافظ محیط زیست (گفتگو با دکتر فرهنگ رجایی)
از بیهارانم خبری نیست	
۵۲	ارغوان هوشنگ ابتهاج
۵۴	ارغوانم هوشنگ ابتهاج
مقالات	
۵۶	چالش های یک ملت و رشکسته آبی کاوه مدنی، امیر آقا کوچک، علی میرچی
۷۰	انقراض ششم تنوع زیستی در سایه نقش آفرینی بشر شهره صدری خانلو
۷۶	جغد، اسطوره و فلسفه حفاظت از حیوانات رامین محمدی زره ناسی
۸۴	آکو اپانیکز، روشی نوین برای کشاورزی پایدار مریم شفاهی
۸۸	توسعه پایدار در کشورهای در حال توسعه (مطالعه موردی محیط زیست و زنان) مشکات اسدی
کنایش	
۱۰۰	هاله فراموشی پناهگاه حیات و حش خوش بیلاق افاطمه باباخانی
سازمان های غیردولتی (NGO)	
۱۰۸	سازمان مردم نهاد یا سازمان غیردولتی سید جواد حسینی نژاد
۱۱۰	انجمان زنان، شعری که ملاح خواند مهدیه پورشاد
یادداشت های یک محیط‌بان	
۱۱۶	من یک محیط‌بانم محمد مالک ظاهروی
نقد و معرفی کتاب	
۱۲۲	جانورشناسی و زمین‌شناسی مانیا شفاهی
۱۲۵	چرا سفرمی کنید؟ علی دهباشی
دربیسترن فرهنگ ایرانی	
۱۲۸	داستان کشک نجمی
خبر	
۱۳۷	از اینجا و آنجا درباره محیط زیست صبا فرزان یار

سخن سردبیر

ملامت کشیم و خوش باشیم

روزها از پی هم می‌روند و ما همچنان در جستجوی مرهمی برای روان‌های زخم خورده‌مان در پس‌کوچه‌هایی که سرشار از بیم و امید است تقلا می‌کنیم، برای پیدا کردن افقی در راستای تحمل ناملایمات روزگار که بر تن و جان‌مان نشسته. خسته‌ایم! ولی خیال باز ایستادن مان نیست! زیرا طبیعت آدمی این است. به حکم سرشتش برای شرایط بهترتلاش می‌کند و از جستجو بازنمی‌ایستد برای فردای بهتر و فرداهای دیگر.

این روزها، برای محیط‌زیست ایران روزهای غریبی است! روزهایی که گوش‌هایمان را با شنیدن اخبار ناامیدکننده می‌آزاد، تاکی؟ نمی‌دانم! به راستی تاکی؟!

روزی نیست که از این جا و آن جا شنیدن اخبار مربوط به خشکسالی و کمبود آب، آتش‌سوزی جنگل‌ها، نابودی مناطق حفاظت شده در جوار صنایع و معادن، از بین رفتن یک حیوان از گونه‌های حیات وحش در معرض خطر انقراض، درگیری شکارچیان با محیط‌بافان، خشک شدن تالاب‌ها و دریاچه‌ها و برداشت بی حد و حساب منابع طبیعی و هزاران خبرناخوش‌ایند دیگر در تیتر روزنامه‌ها، وب‌سایتها و فضاهای مجازی مشاهده نکنیم و نشنویم.

اینک، آیا همه‌این دردها با نظاره کردن‌ها و دست روی دست گذاشتن‌ها و سرانجام مرثیه خواندن ما درمان خواهند شد!

آنچه امروز برس محيط زیست مامی رود، بدون تردید برای رفع مشکلات آن به انتظار معجزه نباید نشست، زیرا تنها راه بیداری هموطنان و جستجو برای راه هایی است که می تواند سرانجام به افق روشن برسد. در همین روزها که در حال انجام کارهای پایانی صنوبر بودم، برای اولین بار داشت مجله، در آخرین فرصت چاپخانه به خانه مادر محيط زیست ایران رفتم و در مورد مشکلات عدیدهایی که گریان گیر محيط زیست ایران است صحبت می کنم، این بانوی صد ساله ناامید نیست! ابله، امیدوار است! باور کنید. ناله نمی کند و با نگاه نافذ و لبخند زیبایی که بر چهره اش نقش بسته، به من نگاه می کند و می گوید، مادر جان هیچ وقت برای درد هایت ناله نکن، هیچ وقت دردها و ناراحتی هایت را بلند بیان نکن، ناله بر هیچ دردی دو نیست و فقط قدرت تفکر انسان را می گیرد، نیروی درون را می گیرد. پس هیچ نگو و قدم بردار و عمل کن!

دلم می خواهد این نصیحت مه لقا ملاح را به گوش همه هموطنان برسانم که ای کاش دست از بهانه جویی ها و ایرادگرفتن ها برداریم و ای کاش همه با هم در راستای بهبود این شرایط ناگواری که برای محيط زیست کشورمان ایجاد کرده ایم، قدم برداریم. چرا که تصور می کنم اگر همه بخواهیم و بدانیم که در چه شرایطی هستیم و چه باید انجام دهیم، اتفاق های مثبتی حادث خواهد شد و امیدوارم تغییرات آتی که در تشکیلات حفاظت محيط زیست اتفاق افتاد، تغییرات مبارکی باشد و هموطنان گران قدر هم، ارزش، نقش و جایگاه خود را در جامعه بدانند و به جای هردم انتقاد کردن همراه شوند و در کنار مسئولان امر، قدم بردارند و ای کاش نگذاریم تلخی هایی که در روح و روان مان نشسته بر لب هایمان جاری شود و همواره کوشش کنیم و در کنار هم برای بهتر شدن سرمزمین مان گام برداریم.

مانیasha



برونو: ۵

املاح

مناسبت
مین سال تولد

موجیم که آسودگی ما عدم ماست

گزارش دیدار و گفتگو با سید لله
ملح، بنوی سخیط ریاست ایران

علی دهباشی، عالیاً شفاهی

مه لقا ملاح بینان گذار سازمان غیردولتی اجمعیت زنان مبارزه با الودگی محیط زیست از اولین سازمان های غیردولتی فعال در حوزه محیط زیست می باشد، بسیاری مه لقا ملاح را با نام مادر محیط زیست ایران می شناسند و البته این نام پرگرفته از چند دهه فعالیت های محیط زیستی که اهم آن ها آموزش رده سنتی کودکان و همچنین آموزش بانوان و دیگر قاعلیت ها، نظیر درختکاری های مناطق اطراف تهران، می باشد.

مه لقا ملاح در خانواده ای با فرهنگ غنی پرورش یافته است، او فرزند خدیجه افضل وزیری و نوه بی خانم استرآبادی است، بی بی خانم استرآبادی جزء زنان پیشگام عصر خود بوده و نقش بسیار زیادی در مستله آموزش زنان داشته است، و از زنان نویسنده عصر خود نیز بوده که عده ای ایشان را نخستین زن طنزنویس تاریخ ایران می دانند.

عکس ها: ژاله ستار



مهلاخ در خاطرات خود به این موضوع اشاره می‌کند که بی‌بی خانم استرآبادی مادر بزرگ ایشان با مجوز وزیر آموزش و پرورش وقت، مدرسه دوشیزگان، به سبک مدارس اروپایی آن زمان را بنیان‌گذاری می‌کند و با وجود مخالفان بسیار، در آن عصر به این امر اصرار ورزیده و حاضر به تعطیل کردن مدرسه نمی‌شود. همچنین از این می‌گوید که مادر و خاله ایشان هم توسط مادرشان بی‌بی خانم استرآبادی به مدرسهٔ آمریکایی‌ها فرستاده شدند تا بتوانند در این مدرسه به بانوان و مادران و دخترانشان آموزش بدهند.

پدر ایشان محمد باقر ملاح معروف به آقابزرگ ملاح از طایفه انزان است که از منطقه بندر گز تا کردکوی سکونت داشته و از طوائف اصیل آن منطقه بوده‌اند، همچنین در آن زمان حاکمیت مناطق مختلفی را در اقصی نقاط ایران عهده دار بوده‌اند.

در دیدارهایی که با مهلاخ در خانه ایشان داشته‌ایم از خاطرات کودکی خود برای ما نقل کرده‌اند. از داستان متولد شدن در راه سفر به مشهد در طولیه‌ای واقع در منطقه جنگل ابرو چشم گشودن در مکانی که طبیعتی بی‌نظیر دارد و وقتی از دلیل عنوان «مادر درخت و زمین» بودن ایشان سؤال می‌کنیم، برایمان می‌گوید که وقتی کودکی هنگام چشم گشودن خود ابتدا با درختان سبز و طبیعت زیبا روبرو شود نتیجه‌اش این است که در تمام طول زندگی درختان برای او از جایگاه خاصی برخوردار خواهد بود.

همین طور می‌گوید که ما انسان‌ها از خاک هستیم، باید خودمان را این‌گونه بشناسیم و اعمال و رفتار ما باید طوری تنظیم شود که با شناخت خودمان همراه باشد، بداییم که هستیم و از کجا آمده‌ایم! تعریف می‌کند که در کودکی دختر بسیار شیطان و بازیگوشی بوده و شیطنت‌های بسیاری داشته و تمثیل کرم را برای تحرک و جنب و جوش زیادش بکار می‌برد و خاطره‌ای از دایی خود گُلُل علی نقی

وزیری نقل می‌کند که «دایی جان وقتی من بچه بودم می‌گفتند: «لقا جان چته؟ چرا مثل گرم از صبح تاغروب می‌لولی!» و من هم در جواب گفتم: «دایی جان! موجیم که آسودگی ماعدم ماست من زنده از آنم که آرام ندارم» گفت: «بین چه جواب دنдан شکنی هم به من میدهی؟!»

از نقل خاطرات ایشان در دوران کودکی درمی‌یابیم که، مه‌لقا ملاح دختر بچه‌ای باهوش وزیر با شیطنت‌های خاص خودش بوده است که از همان زمان کودکی نشانه‌های خاص رفتاری و بازز ایشان دلیل انتخاب راه و روشی این‌گونه در زندگی اش بوده است. پرورش یافتن در خانواده‌ای با پیشینهٔ این چنین و هوش و ذکاوت خودش و دیگر خصوصیت بارزی که ایشان با نقل خاطره‌ای به آن اشاره می‌کند، در این طبقه با عدم پذیرش ضعف جنس زن از همان کودکی، مسئله‌ای که شاید بسیاری از موقع باعث عدم موفقیت زنان در زندگی و وانهدان کارهای شان به دیگران بوده است. مه‌لقا ملاح از روزی در دوران کودکی اش گفت: روزی خانمی که در خانه‌شان مهمان بوده و در حال درد دل کردن با مادر ایشان می‌گوید ما زن‌ها ضعیف و بیچاره‌ایم، مه‌لقا در اتفاق دیگر شروع می‌کند به کتک زدن برادرش برای اینکه دلش نمی‌خواسته این‌گونه وصفی در مرور خودش بشنود و مادر ایشان که زنی بسیار فهمیده بوده است، کاملاً درک می‌کند که دلیل این کار مه‌لقا چیست و سعی می‌کند که جلوی او را بگیرد، ولی مه‌لقا بعد از آن تاریخ همیشه این جمله را با خود تکرار کرده است: که من ضعیفم؟ من ضعیف نیستم! و مدام سعی کرده طوری زندگی کند که ضعیف نباشد.

از ایشان سؤال می‌کنیم چه شد که مقوله محیط‌زیست برای شما اهمیت پیدا کرد تا این حد که به فکر تشكیل جمعیت زنان افتادید؟

من در مدرسه ژاندارک درس خواندم و دو زبان می‌دانستم، به کلاس ششم هم درس می‌دادم و



مانی شناهی در حال گفتگو با مه‌لقا ملاح

بعد در دانشگاه تهران رئیس دانشکده‌ای که در آن درس می‌خواندم از من خواست در کتابخانه کاتالوگور یا فهرست‌نگار کتاب‌ها باشم به دلیل این که زبان دوم می‌دانستم. برای فهرست‌نگاری کتاب‌ها باید قدری اوراق آن‌ها را مطالعه می‌کردم تا بتوانم شناسنامه‌اش را تهیه کنم، ده سال در دانشکده حقوق دانشگاه تهران، دو سال در دانشکده علوم و بعد در دانشکده هنرهای زیبا کتابدار بودم و کتابی هم در مورد خود دانشگاه نوشتیم و بعد هم به دعوت رئیس دانشکده روانشناسی مابقی خدمت خودم را تا زمان بازنیستگی در کتابخانه این دانشکده، رئیس کتابخانه بودم و در همان دوران که در این دانشکده بودم با خودم فکر کردم خرید و تهیه کتاب فقط در زمینه روانشناسی کار درستی نیست، چرا که تعداد زیادی از دانشجویان دانشکده مدیریت هم در کتابخانه ماضو بودند و تصمیم گرفتم که تمام کتب جدیدی که در علوم مختلف منتشر می‌شوند را برای کتابخانه تهیه کنم تا خواننده‌های بیشتری داشته باشیم. در همان زمان دو کتاب به دستم رسید که یکی از آن‌ها کتاب Environmental Pollution بود که توسط یکی از اساتید بزرگ آمریکا نوشته شده بود و من به کمک دستیار انگلیسی زبانم که همسر یک مرد ایرانی بود، موضوع محیط‌زیست نداشتم و به دانشگاه بین‌المللی آمریکا تلفن کردیم و رده‌ای گرفتیم، بعد از آن علاقه‌مند شدم و شروع کردم به مطالعه در این زمینه و سعی کردم تمام اطلاعات را تا آن زمان جمع کنم. بعد‌ها زمانی که در سال ۱۳۵۵ بازنیسته شدم، از بازنیسته‌ها دعوت کردند و از من هم خواستند که به بازاری کل کشور بروم. آن زمان دعوت از طرف شاه و درباری‌ها (سپهبد فردوس) انجام شده بود که دلم نمی‌خواست بروم، ولی گفتند حالا که دعوت شده باید بیایید، تمام سعی ام این بود که مرا قبول نکنند، گفتیم چرا مرا دعوت کرده‌اید، من محقق و جامعه‌شناس هستم و می‌خواهم در مورد مسئله آلوودگی هوای تهران تحقیق



کنم، این جا چه کاری انجام دهم. این مطالب را در نامه‌ای نوشته بودم برای آقای فردوست که ایشان در جواب گفته بود هر کاری که می‌خواهی انجام بدهی، بیا و انجام بده.

من هم بلا فاصله درخواست ایجاد کتابخانه دادم و کتاب هایی هم که تهیه شد، علاوه بر آن که خودمان در حال مطالعه آن ها بودیم، هم زمان طبقه بندی هم انجام دادیم.

با اکثر دانشگاه‌ها و مراکز تماس گرفتم و از اساتید خواستم تا آخرین و جدیدترین اطلاعات مربوط به محیط‌زیست را برای ما بفرستند.

همان طورکه خانم ملاح در حال صحبت هستند از ایشان در مورد تابلوهای نقاشی روی دیوارها سؤال کردیم که اثر کیست؟ یکی از نقاشی‌ها از آثار دایی ایشان حسنعلی وزیری از شاگردان کمال الملک می‌باشد که بعدها توسط ایشان به ریاست صنایع مستظرفه منصوب می‌شوند.



تابلوی دیگر اثری است از خواهر ایشان مهرانگیز ملاح که ایشان هم نویسنده و نقاش بوده‌اند. قبل از این‌که وارد مبحث فعالیت انجمن زنان مبارزه با آلودگی محیط‌زیست بشویم در مورد فرزندان‌شان سؤال می‌کنیم.

چه سالی ازدواج کرده‌اید و چند فرزند حاصل ازدواج شما است؟ ازدواج اول من که همسرم از بستگان ما و نوه عمومی مادرم بودند حدود ۱۶ یا ۱۷ ساله بودم و هنوز مشغول درس خواندن، و یک پسر هم به اسم بهروز که در رشته معماری تحصیل نموده و از معماران سرشناس می‌باشد، حاصل ازدواج ما است. سپس در سال ۱۳۲۹ ازدواج دوم با حسین ابوالحسنی که حاصل ازدواج ما، دو دختر و یک پسر با نام‌های نسرین، داریوش و سوسن، دخترها دکتری دارند یکی



در رشته فیزیک و دیگری در رشته متالوژی و پسرم هم مهندس سدسازی در آمریکا است.

وقتی از همسرشان سؤال می‌کنیم در جواب می‌گویند که دوست ندارند در مورد ایشان حرف بزنند، و می‌گویند او بهترین رفیق من بود! ما هم عذرخواهی می‌کنیم با این سؤال موجب ناراحتی ایشان شدیم. دوباره بحث محیط زیست را شروع کردیم.

مه لقا ملاح برای ما توضیح می‌دهد که در آن زمان، هم ترجمه کتاب نقش زنان در صنعت فرش (در انتشارات آینده زن که متعلق به خودشان بود و منتشر کردند) ولی به دلایلی الان حتی نسخه‌ای برای خود ایشان هم نمانده است، هم به چند دلیل دیگر از جمله نقش تکثیرکننده زنان که مسبب افزایش جمعیت می‌شوند و به همان نسبت نقش کنترل کننده نیز خواهد داشت، دلیل دیگر این که مریب بالفطره هستند و می‌توانند فرزند فاخر یا جنایتکار تحويل جامعه دهند (نقش آموزشی مادران) و همین طور نقش کلیدی زن در خانه و توانایی کنترل مصرف و روش چگونه مصرف کردن، مسائلی بودند که باعث شدند در مورد آموزش مسئله محیط زیست در این طبقه جامعه فکر کنند. مه لقا ملاح در مورد وضعیت کنونی محیط زیست می‌گوید با این رویکردی که در حال حاضر دولت وجود دارد نمی‌توانیم امید داشته باشیم، مدیران ما، آموزش لازم دارند و اگر این اتفاق نیفتد، امکان موفقیت وجود ندارد. برای ما می‌گوید در سال ۵۶ زمانی که در حال مطالعه محیط زیست بوده، با اینکه جمعیت خیلی کمتر از حال بود، تعدادی از کارشناسان خارجی گفتند تهران توانایی و تحمل ظرفیت جمعیت همان زمان که حدود ۴ میلیون نفر بود را ندارد، حال که بیشتر از سه برابر افزایش یافته است، اوضاع خیلی وخیم است.

همچنین در همان زمان کارخانه‌هایی که دیگر کارایی نداشتند از کشورهای اروپایی به ایران فروخته، که همان‌ها سبب آلودگی شهر تهران شده بودند، و این مسائل و مسئله آلودگی هوایی که یک هواپیما ایجاد می‌کند و چند هزار برابر بیشتر از یک ماشین است را با شاه مطرح کردند و در

همان زمان تصمیم طرح ایجاد کمریند (سبز) گرفته می شود. ولی از همان زمان آلودگی شروع شده بود. فعالیت و مطالعه ایشان تا زمان ایده شکل گیری جمعیت و تعیین اسم آن تا سال ۱۳۷۲ که جمعیت زنان آلودگی با محیط زیست نام می گذارند شروع و ادامه پیدا می کند، سال ۱۳۷۴ با مشقت و مشکلات فراوان با وزارت کشور، بالاخره انجمن را ثبت می کنند. (با آموزش در مدارس، مهدکودک ها و درختکاری اطراف تهران را با بچه ها و حتی نایینیان از گردنہ قوچک، سوهانک و ...) هر چند در آن زمان دولت نهال های سوزنی برگان را برای کاشتن داده بوده و موضوع اسیدیته شدن خاک و مؤثر نبودن در کاهش آلودگی هم توسط جمعیت گوشزد شده بود، ولی مؤثرا واقع نشد.

منطقه ای هم به اسم نایینیان نام گذاری شده است، منطقه ای دیگر هم در زمان فوت همسرشان وقتی در روزنامه اعلام شد، حدود یک میلیون درخت برای ایشان توسط جمعیت کاشته شد.

درختانی نیز برای تولد فرزندان تازه به دنیا آمده، توسط جمعیت کاشته شده است.

هنوز هم فعالیت های انجمن ادامه دارد، فعالیت ها و پروژه های آموزشی زیادی در این سال ها انجام شده است و هنوز هم انجام می شود و انجمن در چندین استان کشور شعبه های فعال دارد.

در انتهای صحبت از خانم ملاح خواهش کردیم خاطره ای دیگر از دوران کودکی خود در طبیعت برای ما نقل کنند و ایشان از زمانی تعریف کردند که حدود ۷ یا ۸ ساله بوده اند.
«من ۷ یا ۸ ساله بودم که پدرم حاکم کرمانشاه شدند، زمانی که سر کلاس بودم دنبال من می آمدند و خانواده را به طبیعت اطراف برای گردش می برند، وقتی من را می برندند، مدیر و معلم کلی ذوق می کرندند از این که از شیطنت های من راحت شدند، گاهی چوبی که برای تنبیه داشتند را از پشت سر ناظم دزدیده و فرار کرده و بالای درختی می رفتم و خلاصه



شیطنت های کودکی من در حدی بود که مدیر مدرسه به مادرم گفت این دختر نیست، پسراست. در یکی از همین سفرها هنگامی که به نزدیک کرمانشاه رسیدیم، از پدر خواستم که راننده نگه دارد که من به تماشای کتبیه بیستون بروم و وقتی نگه داشت چون بقیه کوچک بودند فقط من و امیردوییدم و به سمت کوه رفته و متوجه شدیم که خواندن کتبیه کارمانیست و فقط دور تپه دوییدم و پدر مدام فریاد زدند که برگردید، در همین حال که در حال برگشت بودیم من یک دفعه دیدم از سوراخی یک مار بزرگ بیرون آمد که چیزی هم به دهان داشت، متوجه نشدم که چه بود و من فریاد زدم که امیر

نمی‌توانیم برگردیم چون مار هست و نشستیم روی تخته سنگی که همان جا بود، دایی جان برای ما گفته بود که بچه‌ها هر وقت در کوه راه می‌روید و ماردیدید، فوری پرید بالای سرمار و پایین دست مار نباشید، چون مار خودش را روی شما پرت می‌کند، آن زمان رودخانه گلاب دره برای دایی جان بود و ماتمام تعطیلات را در کنار دایی جان بودیم و آن جا به ما باید داده بودند. مابی سروصدانشستیم و دیدیم که از آن لانه مار، مدام و پیوسته ماربیرون می‌آید در امتداد هم، در اواقع من و برادرم برای اولین بار میتینگ (جلسه) مارها را دیدیم ولی متوجه این که چه در دهانشان بود، نشدیم، ترتیب رفتن آن‌ها با نظم بود و یکی از دیگری جلو نمی‌زد و این صحنه این قدر برای ما جالب بود که فقط تماشا کردیم و من دیدم که مار اویی به سوراخ بزرگ دیگری رفت و گفتم امیر رفت توی سوراخ و بقیه هم می‌روند، حیرت کرده بودیم از سیستم حالب میتینگ (جلسه) این‌ها و پدر هم فریاد می‌زد که برگردید و ما هم نمی‌توانستیم چیزی بگوییم، ولی وقتی رفتند ما دویدیم به سمت مادر و فقط برای مادر فریاد می‌زدیم میتینگ مار میتینگ مار، و ناراحت بودیم چرا توanstیم بشماریم که چند تا مار بود. در همین جا از برادرش امیر منوچهر (حسین علی ملاح) یاد می‌کند که از بزرگترین مؤلفان و پژوهشگران موسیقی، به ویژه موسیقی سنتی ایران بوده‌اند.

در خاتمه صحبت از مه لقا ملاح درخواست می‌کنم به عنوان مادر محظوظ‌سیست سرانجام این تجربیات خودشان در این زمینه سخنی را با مردم ایران زمین به اشتراک نکارم من همان چیزی که با شما در موردش صحبت کردم و دیگر این که ابیاتی از اشعار مولانا که چه بوده‌ایم و چه خواهیم شد، مولانا عارفی است که ۷۰۰ سال پیش به چه زیبایی این را فهمیده، که ابتدا به اقلیم جماد پرداخته و سپس از جماد در نباتات اوافتاد. این داستانی است که ما باید بداییم در مورد زندگانی انسان‌ها.

وز جمادی در نباتی اوافتاد
وز جمادی یاد ناورد از نبرد
نامدش حال نباتی هیچ یاد

آمده اول به اقلیم جماد
سال‌ها اندر نباتی عمر کرد
از نباتی چون به حیوانی فتاد

...

پس چه ترسم کی زمردن کم شدم

مُردم از حیوانی و آدم شدم

...

با تو می‌گویند روزان و شبان
با شما نامحرمان ما خامشیم
مرحم جان جمادان چون شوید

جملهٔ ذرات عالم در نهان
ما سمعیم و بصیریم و هشیم
چون شما سوی جمادی می‌روید

...

تا بینی جنبش جسم جهان
خاک‌ها را جملگی شاید شناخت

باش تا خورشید حشر آید عیان
پارهٔ خاک تو را چون مرد ساخت

نامہ ملک احمدی
پاکستانی
کارکردگی
و ار نالجذی و
لندن
10-10-1981
98/8453

با سیاست از مجله صنوبر

از من می خواهید که به عنوان یک مادر بزرگ صد ساله با مردم وطنم صحبت کنم.
می خواهم به این نازنینانمان بگویم:
همگی بیاییم فکر کنیم: که هستیم، از کجا آمده‌ایم و چه وظیفه‌ای داریم.
در طبیعت بگردیم، ببینیم که ما هم از همان خاک هستیم پس زمین را رج بداریم و از نابودی و
ویرانی آن جلوگیری کنیم.

ملاح ٢٦/٥٦/٩٦